

دموکراسی به زبان ساده



جهت آموزش شانزده سال به بالا و بویژه آن دسته از «روشنفکران»ی که در دوران جنگ سرد گیر کرده اند

هادی میتروی

دموکراسی امری است که از یونان باستان تا امروز ذهن «شهروندان» را بخود مشغول کرده است.

این واژه ترکیبی از دمو و کراسی است که به مردم و حکومت ترجمه می شود و به دری آنرا نظام «مردم حکومتی» می توان ترجمه کرد. هسته اصلی چنین نظامی برای اداره شهر، تشکیل مجلس و یا مجالسی از نمایندگان مردم و ثروتمندان و مالکان، جهت اداره امور شهر بوده است.

این شیوه شهرداری، با تکامل جوامع بشر و کشف نیروی بخار و انقلاب صنعتی بصورت شیوه مناسب حکومتی در کشورهای سرمایه داری غالب می شود و تا امروز هم همین شیوه اداره امور کشورهای سرمایه داری جهان است و چه در نظام های موروثی و چه در جمهوری های سرمایه داری، هنوز از این شیوه برای اداره امور شهرها و کشورها استفاده می شود.

بدنبال انقلاب صنعتی و امکان تولید انبوه و ایجاد مراکز تولید و خدمات و بکارگیری وسیع نیروی کار، کارگران صنعتی پا به منصف ظهور می گذارند و بدلیل جمعی بودن محیط کار و داشتن منافع

مشترک، برای بهبود شرایط کار و زیست، دست به اقدام مشترک می زنند.

این اقدامات برای بهبود زیست قرن هاست که ادامه دارد و در روند تکامل تولید، به ایجاد تشکل های حرفه ای و سیاسی تولید کنندگان برای مشارکت در مدیریت جامعه و بهبود شرایط زندگی اجتماعی می شوند. نظام سرمایه داری که پایه اش بر تولید بیشتر و کسب ارزش اضافی بیشتر است، در بتن خود مجبور به رقابت است، از این رو برای بالابردن تولید و کسب ارزش اضافی بیشتر نسبت به رقبا، بطور دائم دست به تکمیل و تکامل وسایل تولید می زند تا با نیروی کار مشابه، قادر به تولید ارزان تر و کلان تر نسبت به رقبا شود.

از طرف دیگر بالا بردن دستمزدها و بهبود شرایط مادی کار و کم کردن ساعات کار نیز بنوبه خود می تواند باعث تقویت نیروی کار چه بلحاظ جسمی و چه بلحاظ معرفتی شود. بررسی چند قرن دوران تکامل تولید انبوه و بوجود آمدن سرمایه های تجاری و صنعتی و مالی و خدماتی، رفته رفته فرهنگ جدیدی در جوامع گوناگون؛ هر یک بفرخور گذشته خود؛ شکل می گیرد.

اوج تکامل این فرهنگ نوین، شکلگیری مساوات حقوق شهروندی است. حقوقی که در آن شهروند منشأ اصلی قدرت است و

«خدا و شه و قهرمان» در تعریف و تدقیق این حقوق دیگر نقشی ندارند.

محور اصلی این حقوق برابری شهروندان در مقابل قانون است و این قانون بوسیله خود شهروندان تنظیم و اجرا می شود. این حقوق شهروندی و قوانین تنظیم شده بوسیله شهروندان عملاً اشرافیت زمیندار و مفتخواران کلیسا را از مرکز قدرت به حاشیه می راند.

با پیشرفت علم و تکنولوژی و تکامل وسایل تولید و رشد آگاهی فردی و جمعی تولیدکنندگان، رفته رفته حقوق شهروندی هم کاملتر و جامع تر می شوند تا جایی که امر دموکراسی؛ میزان مشارکت مردم در قدرت؛ بمثابه شرط اصلی پیشرفت، در جوامع گوناگون مورد بازبینی قرار می گیرد و دموکرات ها همیشه و بهر وسیله ممکن، سعی در ارتقاء میزان مشارکت مردم در سرنوشت خود دارند. این کوشش ها نهایتاً با فهم جایگزینی دموکراسی مستقیم بجای دموکراسی نیابتی، که مردم از محل زندگی و محیط کار خود مستقیماً امنیت و تولید و توزیع و خدمات را مدیریت کنند، به نقطه جدیدی از تکامل

برای تعالی جوامع بشری رسیده است که متاسفانه این شکل از مردم حکومتی هنوز در کشورهای سرمایه داری پیشرفته بجز سوییس اجرا نمی شود و کماکان اقلیت صاحب سرمایه در دیگر کشورها در مقابل این شیوه حاکمیت مستقیم توده ها همچنان مقاومت بخرج می دهند!

خُب حال ببینیم دستاوردهای این شیوه تولید صنعتی و انبوه و کلان پیشرفت های علمی و تکنولوژیک چه بوده است؟

این شیوه تولید رقابتی باعث شد تا در روند تولید، به علم و تکنولوژی توجه بیشتری شود و بخشی از ارزش اضافی ربوده شده از تولیدکنندگان صرف تحقیق و تکمیل وسایل تولید و عبارتی تکامل تکنولوژی و بالا بردن بهره وری نیروی کار شود. اوج این تکامل تکنولوژیک را امروز در صنایع ارتباطات و خدمات مشاهده می کنیم. این رشد سریع علم و تکنولوژی و ارتباطات در قرن گذشته، وقت بیشتری را برای آموزش و تفریح شهروندان ایجاد کرده است و باعث شده است تا نظام تولید سرمایه داری باعث رشد فرهنگی و علمی و معرفتی شهروندان گردد.

حق حیات، حق مالکیت بر دسترنج، حق کار، حق تشکیل خانواده، حق آزادی اندیشه و اعتقادات، حق برابر همه شهروندان از زن و مرد تا کودک و جوان و پیر، حق تشکل و پیشبرد اهداف بطور جمعی، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن (در دموکراسی نیابتی) و حق مشارکت در مسولیت ها (در دموکراسی مستقیم) از جمله این حقوق هستند که تا این مرحله از رشد علم و نکتولوژی و تکامل تولید انبوه وجود خارجی نداشتند.

پس در یک کلام فرهنگ غالب بر ساختارهای تولیدی سرمایه داری، بخشی از دستاوردهای تاریخی جامعه بشر هستند و همچون هر شهروند این دهکده کوچک جهانی، بایستی از این ارزش ها حفاظت کنیم و دایما در جهت تعمیق و ارتقای ارزش های دموکراتیک کوشا باشیم.

خب مسأله به این سادگی که با شهرنشینی آغاز شده است و تا امروز تکامل یافته است و همچنان در حال تداوم و تکامل است، چگونه است که از طرف برخی روشنفکران پرمدعای ایرانی فهمیده نه می شود؟

چگونه است که برخی روشنفکران ایرانی مدعی آشنایی با تاریخ

تکامل بشر در یونان و چین و ماچین، قادر به درک اهمیت امر دموکراسی در تکامل جامعه بشر نیستند؟ چگونه است که برخی روشنفکران مدعی سوسیالیسم نه می فهمند که دیکتاتوری پرولتاریا، حاکمیت مستقیم اکثریت مطلق جوامع سرمایه داری است و عالیترین نوع دموکراسی است و تا آغاز تاریخ بشر و محو طبقات و الغای دولت ادامه خواهد داشت؟

جهت یافتن پاسخ این عقب ماندگی های بنیادین این عدّه از «روشنفکران» مدعی و از خود راضی ایرانی، شایسته است به تکامل شیوه تولید در ایران پردازیم.

بخاطر مجموعه ای از عقب ماندگی های تاریخی و از جمله شیوه تولید آسیایی؛ که کمبود آب در این شیوه تولید نقش ویژه دارد؛ می بینیم که شیوه تولید انبوه در ایران به شکل کلاسیک خود طی نشده است و بدنبال کشف نفت در سال ۱۸۹۶ در جنوب ایران، تکنولوژی مدرن کشف و استخراج و پالایش نفت، از خارج از ایران به این کشور وارد می شود و بخاطر سیاست های نیواستعماری حاکم بر این منطقه از جهان، همواره تولید در ایران تابعی از تولید در کشورهای بزرگ سرمایه داری بوده است. بعبارت دیگر تولید در ایران در حاشیه تولید کشورهای بزرگ صنعتی رشد کرده است.

این رشد غیرطبیعی و تحت تاثیر عوامل خارجی، شیوه تولید عقب مانده ای را به جامعه ایران تحمیل کرده است و سرمایه داری ایران را عقب افتاده بلحاظ فرهنگی، تنبل، رانت خوار و دلال صفت بارآورده است.

این عقب ماندگی نظام تولیدی در ایران باعث عقب ماندگی فرهنگی کل جامعه نیز شده است. اگر در اروپای صنعتی دست کشیدن از خدا و شه و قهرمان چند قرن بطول انجامید تا مساوات حقوق شهروندی ثبت و اجرا شد، این عقب ماندگی تولید در ایران باعث شده است تا برغم انقلاب ارتباطات، روشنفکران ایرانی کماکان قادر به برون رفت از تبعیضات و عقب ماندگی های فرهنگی جامعه ماقبل سرمایه داری نشوند!

می بینیم که روشنفکران ایرانی که هنوز قادر به فهم آزادی و برابری شهروندان نیستند و در ذهن خود یا قهرمان هستند و یا قهرمان پرور، هرگز قادر به درک برادری نخواهند شد. می بینیم این دسته از «روشنفکران» ایرانی با اعتقاد عمیق به نقش تاریخی خود و احساس رسالت نسبت به توده ها و خود قهرمان پنداری، بنوعی

دیگر از ولایت فقیه بر سفیه باور دارند!

می بینیم که با درکی نادرست از دیکتاتوری پرولتاریا بمثابه عالیترین نوع دموکراسی، دموکراسی را به مثابه یکی از دستاوردهای تاریخی جامعه انسانی، نه تنها نه می فهمند بلکه آنرا بسخره هم می گیرند!

می بینیم که در حرف از دولت نوع کمون نام می برند اما در عمل روزمره هیچ دگراندیشی را تحمل نمی کنند!

می شنویم فریاد آزادیخواهی این دسته از مدعیان سوسیالیسم گوش ها را می آزارد اما حتی توان درج پاسخ به نظرات کج و معوج خود را ندارند!

ریشه این سوسیالیسم توتالیترا از خود راضی را باید در فرهنگ ماقبل شیوه تولید انبوه جستجو کرد. صبغه های این درک از سوسیالیسم از دیرباز در سوسیالیسم دهقانی و سوسیالیسم ماجراجویانه خرده بورژوازی جوامع عقب مانده مشاهده شده است و در انقلاب اکتبر روسیه نیز عملکرد و نتیجه کار خود را نشان داده است.

در ایران نیز این نوع برخورد ارتجاعی به دستاوردهای فرهنگی نظام تولید سرمایه داری، در انواع گرایشات انحرافی مسلحانه چپ و انحلال طلبانه راست، خود را نشان می دهد. این بخش از انحرافات که بی تردید منتج از عقب ماندگی تولید در ایران هستند، از آنجایی که اهمیت دموکراسی را نه می فهمند، نه قادر به سازماندهی یک تشکل دموکراتیک و نه قادر به ایجاد یک سازمان طبقاتی هستند.

سوسیالیسم توتالیترا در بهترین حالت با جمع کردن هم نظران خود یک فرقه خواهد ساخت و سوسیال فرمیسم هم در بهترین حالت به محفلی از نزدیکان تن خواهد داد. آنچه مسلم است از این دو گرایش عقب مانده متعلق به فرهنگ ماقبل سرمایه داری متکی بر

حدا و شه و قهرمان، آبی برای پرولتاریای ایران و دیگر نقاط جهان گرم نخواهد شد!

باشد تا کمونیست ها بی پروا نظرات خود را بیان کنند و در محیط زندگی خود همواره در ارتقای فرهنگ دموکراتیک؛ چه در تشکل های کارگری و چه در تجمعات غیرکارگری؛ کوشا باشند!

زنده باد انقلاب!

زنده باد دموکراسی!

زنده باد کمونیسم!

هادی میتروی

فرانسه، سپتامبر نخستین سال کرونایی

پاسخ درست به دغدغه‌های کارگران معرض کدام است؟

حسین اکبری

کارگران امروز درمی‌یابند که برای ایفای نقش واقعی خود در تولید باید سهمی درخور داشته باشند. این سهم پیش از هرچیز باید برای کارگران تشکل، رفاه، امنیت شغلی و اجتماعی و



حق تعیین سرنوشت از طریق مشارکت سازمان یافته اجتماعی را در پی داشته باشد. کارگران همچنین باید بتوانند به وسیله اعزام نمایندگان سازمان های صنفی-طبقه‌ای خود در نظارت بر کارکرد بنگاه مربوطه اثر گذار باشند

مدتی است که موضوع اهمیت نقش نیروهای مولد در تولید در کارخانجات و بنگاه های صنعتی و کشاورزی نظیر شرکت هیپکو و هفت تپه اهمیت پیدا کرده است. علت اصلی این اهمیت یافتن نقش نیروهای مولد، بدنبال مجموعه بحران هایی است که این واحدها و بنگاه های مشابه را فرا گرفته است، بحرانی که نتیجه خصوصی سازی منابع کشور است. منابعی که دولت به نمایندگی از سوی مردم آنها

را به بهترین شکل ممکن و با مشارکت دادن صاحبان اصلی آن؛ باید مدیریت می کرد. اما متاسفانه بنا به دلایلی که بارها گفته شده است و دولت به دلیل ناکارآمدی‌هایی که هم نتیجه بی کفایتی و هم حاصل فزون خواهی دست اندر کاران در سطوح عالی مدیران ارشد در نهادها، ارگان‌ها و قوای تصمیم‌ساز و تصمیم‌گیر در دوره های مختلف بوده است؛ از این نوع اداره منابع و ثروت های ملی بازمانده است. در همه ی سالها نظریه پردازان سرمایه‌داری ایران تبلیغ کرده‌اند که دولت مدیر خوبی نیست و نمی‌تواند این منابع را به درستی اداره کند و یا تصدی‌گری دولتی موجب فرو کاستن از عزم دولت در اداره کشور است و باید امور به مردم سپرده شود هدف از بیان این گونه استدلال ها و منظور آنها نیز از مردم کاملاً روشن بود و مردم از دید آنها همان صاحبان قدرت و موقعیت و ثروت بوده اند.

اما مانعی جدی برسر راه این واگذاری اداره ثروت های عمومی وجود داشت و آنهم اصل ۴۴ قانون اساسی بود که با تفسیری جدید از اصل قانون اساسی مقرر شد تمامی صنایع بزرگ صنعتی که دولت توان اداره آن را ندارد به بخش خصوصی واگذار گردد. در نتیجه این تفسیر و انجام مقدمات این واگذاری ها و سرانجام اقدامات ویرانگر، اجرای این سیاست فراقانونی به آنجا کشید که پس از نزدیک به دوده کلیه صنایع واگذار شده دچار مشکلات عدیده گردید و بر همه مردم از جمله کارگران و زحمتکشانی که در این صنایع شاغل بودند روشن گردید که تمامی آن شعارهایی که علیه دولتی بودن سرداده می‌شد، در واقع هدفی جز خارج کردن این منابع از مالکیت عمومی نداشته است و بدتر از آن این سیاست مبتنی بر تفسیر مجمع تشخیص مصلحت نظام تنها دستاوردش نابودی صنایع و منابع کشور از طریق واگذاری آنها به بخش خصوصی است. متاسفانه متولیان امور به جای برگرداندن صنایع و منابع واگذار شده، بحث های مغالطه آمیزی را برای توجیه نادرستی رفتار اولیه خود سر دادند و آن اینکه گویا به جای خصوصی سازی؛ خصولتی سازی صورت گرفته و اگر اهلیت و شرایط آن به درستی رعایت می‌شد چنین بحران هایی پیش نمی آمد! این عوض کردن صورت مساله برای معتبر نشان دادن آن تفسیر به غایت نادرست و برای برون رفت از بحران بدون برگرداندن منابع و ثروت‌های ملی و اعتراف به نادرستی ریشه ای اقدامات بوده و هست.

اما در این میان کارگران و زحمتکشان بسیاری دچار آسیب‌های جدی

در زمینه کار و معیشت و امنیت شغلی و اجتماعی شده‌اند و برای رفع گرفتاری‌های خود ناگزیر با اعتراض و اعتصابات طولانی مدت دست زده‌اند. آنچه در این میان دارای اهمیت جدی است و نمی‌توان از پذیرش آن شانه خالی کرد، درک از نادرستی سیاستی که اجرایی شده است و چاره‌ای جز برگشت این سیاست و احیای مالکیت عمومی بر بنگاه‌های اقتصادی از کارخانجات تا سایر منابع ملی به دولت نیست. و در این میان آنچه اهمیت پیدا می‌کند موضوع اداره درست این واحدها و رفع تمامی آن ناکارآمدی‌ها از جمله سوء مدیریت دولتی است که بهانه‌ای برای پیشبرد سیاست خصوصی سازی بود.

این مرتفع سازی ضعف‌ها و ناکارآمدی‌ها تنها از طریق مشارکت و نظارت موثر نیروهای است که بطور مستقیم در تولیدات و ایجاد ارزش افزوده نقش تعیین کننده داشته و دارند و بخش بزرگ و انکارناپذیر این نیروها کارگران و زحمتکشان این صنایع هستند که نظارت مستمر و سازمان یافته آنها در امور مدیریت واحدهای مربوطه می‌تواند به نابسامانی‌های موجود پایان داده و به شفافیت اداره تولید و گردش منطقی و عقلانی کار انجامد و جلوگیری از هرگونه سوء استفاده از سیستم مدیریت باشد.

این نظارت سازمان یافته از طریق سازمان‌های کارگری به عنوان اهرم اراده‌ی نیروهای مولد در تصحیح رفتارهای مدیریتی واحدها امری است کاملاً گریزناپذیر و ضامن حفظ منافع بنگاه‌ها و در اصل حفظ منافع عمومی و ملی خواهد بود.

در همین رابطه درگیرودار اعتراضات، شعارهایی از سوی کارگران واحدهای بحران زده طرح شده است که مبتنی بر دو وجه ضرورت عینی و همچنین ذهنیت تاریخی این شعارها در ایران است و البته با توجه به سابقه تاریخی از نوع مشارکت کارگران در اداره بنگاه‌های سایر کشورها هم الگوبرداری شده است. در این میانه گاه شعارها به شکلی بیان شده است که به نفعی نقش دولت در اداره واحدها تعبیر گردیده است چنان که گویا از صفر تا صد اداره واحدها باید در اختیار کارگران قرار گیرد.

در حالی که کارگران از کمترین قدرت لازم برای تحقق چنین شعارهایی برخوردار نیستند. برخی از جامعه روشنفکری نیز در طرح این گونگی شعارها نقش داشتند، استدلال این دسته از روشنفکران متکی بر سابقه تاریخی مبارزات کارگران در پیش و پس از انقلاب ضدسلطنتی و نقش شوراهای پس از پیروزی انقلاب در اداره واحدهای

صنعتی بوده است.

آنچه در این میان قابل اهمیت است میزان درک درست از نقش سازمان‌های کارگری در آن بازه زمانی شکل‌گیری و اعتلای قیام مردمی علیه حکومت شاهی تا پیروزی انقلاب و برقراری دولتی برخاسته از این قیام است که اگر این بازه زمانی و نقش سازمان‌های کارگری در آن مبالغه‌آمیز تفسیر و ارزیابی شود ممکن است تعبیر غیرواقعی از وجود آن روند مشارکت کارگران در اداره واحدهای صنعتی را نتیجه‌گیری کند و عواملی که موجبات خاتمه این روند گردید، به درستی دیده نشود و کاریکاتوری از مشارکت کارگران و زحمتکشان را در اداره‌ی واحدهایشان بازنمایی کند و در نتیجه‌ی چنین بازنمایی و سردادن شعارهای زودرس از برگرفتن امتیازات کارگری از فضای موجود به سود خود آنان و همچنین به سود منافع ملی موانع جدی ایجاد شود.

بدین خاطر ضرورت دارد تا نسبت به فعالیت سازمان‌های کارگری در آن بازه زمانی شروع قیام مردمی تا استقرار دولت پس از انقلاب بررسی همه‌جانبه‌ای صورت گیرد. کوشش نگارنده براین است تا تجربیات و شناخت از آن دوره را برای کمک به تدقیق درک شرایط دوره معین تاریخی موردنظر در اختیار خوانندگان این نوشتار قرار دهد.

سازمان‌های کارگری و نقش آن‌ها در دوران پیش و پس از انقلاب

لازمست پیش از هر چیز در بابیم که چه سازمان‌های کارگری پیش از انقلاب وجود داشتند. چه سازمان‌هایی بنا به چه دلایلی ایجاد شدند!

بر همین اساس یادآور شوم تا پیش از شروع قیام و برآمد اعتراضات و اعتصابات کارگری تنها سازمان کارگری در سراسر واحدهای صنعتی و بنگاه‌های کار و تولید و صنوف سندیکاهایی بودند که علاوه بر پیشینه تاریخی معین طی تغییرات در قانون کار بر اساس قانون مصوب ۱۳۳۷ تشکیل شده بودند و نقش و روند معین قانونی در حل و فصل مسایل موجود در روابط کار را داشتند. در جریان قیام ضد استبدادی مردم، برخی از این سندیکاهای در پاره‌ای از واحدهای صنعتی با ایستادگی بر مواضع قانونی خود دیگر پاسخگوی نیازهای کارگران نبودند و کارگران بسته به شرایط نهادهای جایگزینی را انتخاب کرده و یا در کنار سندیکاهای و یا

به جای آنان برای رسیدگی به مطالبان صنفی با گرایش‌ها هر دم سیاسی شونده و رادیکال، تشکیل دادند. این نهادهای جایگزین عبارت بودند از کمیته‌های اعتصاب و یا شوراهای کارکنان. این نهادها علی‌القاعده با توجه به مضمون و محتوای فعالیت‌شان؛ چیزی جز سازمان‌های کارگری نبودند و کارکرد آنها را نیز باید با این معیار ارزیابی کرد هرچند ممکن است عوامل و شرایط بر سازنده آن را عمدتاً سیاست‌ها و رخداد‌های سیاسی بدانیم!

پیش و پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ در کارخانه‌ها و بنگاه‌های تولیدی به لحاظ میزان دخالت‌گری سازمان‌های کارگری موجود و مستقر و مضمون فعالیت آن‌ها، به دسته‌های زیر تقسیم می‌شدند:

۱- بنگاه‌هایی که دارای پیشینه مبارزاتی و خاستگاه فعالیت‌های صنفی و سیاسی بودند که عبارت بودند از:

شرکت ملی نفت ایران و تمامی بنگاه‌های وابسته مثل پالایشگاه‌های متمرکز و غیرمتمرکز آن و برخی از موسسات نساجی که از پیشینه‌ی قابل اعتنای مبارزات صنفی و سیاسی برخوردار بودند.

۲- شرکت‌ها و کارخانجات و موسساتی که پیشینه کار صنفی داشتند و اعتصابات کارگری در بازه زمانی کودتا تا انقلاب در آنها تجربه شده بود، مثل برخی از نساجی‌ها (کارخانجات ریسندگی و بافندگی) و بنگاه‌ها و موسساتی چون راه آهن سراسری و پست و مخابرات.

۳- شرکت‌ها و کارخانجاتی که محصول توسعه صنعتی بعد از فرم منصوب به انقلاب سفید بودند، مثل خودرو سازی‌ها، دارو سازی‌ها، ماشین‌سازی‌ها و ذوب آهن و سایر واحدهایی که محصول این دوره بودند؛ که خود این واحدها به دو دسته با پیشینه مبارزاتی و بدون پیشینه قابل تقسیم بندی هستند. در این واحدها آنچه بسیار قابل اعتنا بود و پس از انقلاب نیز در آرایش درون طبقاتی واحدها اثر داشت خاستگاه و ترکیب جمعیتی کارگران بود. کارگران نسل پس از فرم عمدتاً برای کارخانجات جدید تربیت می‌شدند در بسیاری از موارد ریشه روستایی داشتند و عمده‌ی این کارگران بسیار جوان و با تحصیلات دیپلم و زیر دیپلم بودند.

۴- اصناف و بنگاه‌های کوچک که بیشتر سرمایه داران خرد و با گرایش ملی آنها را اداره می‌کردند و سازمان‌های سندیکایی برآمده از مبارزات کارگران صنوف بیشتر سندیکالیست‌هایی بازمانده از دوران مبارزات ملی شدن نفت و پس از کودتا و یا

سندیکایی های تربیت شده وزارت کار پس از کودتا و در پی تغییرات در قانون کار بودند.

این پیشینه در چگونگی فعالیت سازمان های کارگری این شرکتها و موسسات و صنایع و صنوف تاثیرات معینی داشت. مثلا صنعت نفت که بیشتر پیشینه مبارزات صنفی-سیاسی داشتند و دارای شناخت درستی از مبارزه اتحادیه ای بودند؛ را اغلب سندیکاها هدایت می کردند و آن زمان این سندیکاها عنوان سندیکای سرخ داشتند.

سازمان کارگری در این بنگاه ها فعالیت هایی متناسب با وضعیت و شرایط پیش و پس از پیروزی انقلاب داشتند که طبیعتا کاملا دو مضمون متفاوت داشت. کارکرد پیش از پیروزی انقلاب در راستای کاهش و خواباندن تولید بنگاه و برای تسلیم کردن رژیم در راستای پذیرش خواست مردم بود و پس از انقلاب طبعا برای برپایی تولید و افزایش آن در جهت تثبیت وضعیت جدید. اینکه در مرحله پس از انقلاب نیز این مضمون کاملا آگاهانه و با درکی پرولتری باشد نیز از مواردی است که تابع درک واحدی برخاسته از شرایط نبود و هر واحد کار و تولید می توانست بسته به درک و توانایی سازمان کارگری و پیشینه افراد رهبری کننده در این سازمان ها و پیرامون آن از امتیاز عنصر آگاهی و سوابق و تجربیات مبارزاتی سود جوید.

نوع تشکلهای با این ویژگیها تناسبی قابل اعتنا دارد. پیش از پیروزی انقلاب به ترتیب سندیکاها، کمیته های اعتصاب و شوراهای کارکنان (در مورد سوم این نام و بار معنایی آن قابل توجه و اعتنا است و بخاطر حضور مدیران میانی که از تحصیل کردگان و برخاسته از جنبش دانشجویی بودند و در عین حال خود را کارگر نمی دانستند عنوان شورای کارکنان را به جای شورای کارگران انتخاب کرده بودند) عمدتا سازمان های کارگری موجود هستند. پس از پیروزی انقلاب این ترکیب تغییر یافت و در کلیت خود به دو دسته سندیکاهای کارگری و شوراهای کارکنان تبدیل شد (از اینکه چه تعدادی از شوراهای ممکن است شورای کارگری هم نام گذاری شده باشد آماری ندارم ولی این دو نام شوراهای وجود داشت). نیروها و احزاب سیاسی بیشتر پس از انقلاب بر چگونگی ترکیب و نوع فعالیت این سازمان ها اثرگذار بودند. برابر پیشینه و برنامه هر یک، این تاثیر گذاری در نام سندیکا (بیشتر سازمان مطلوب حزب توده ایران) شوراهای کارگری (بیشتر مطلوب سازمان های چپ مارکسیستی غیرتوده ای)، شوراهای کارکنان (بیشتر مطلوب سایر سازمان های مارکسیستی و سازمان مجاهدین و سایر چپ های مذهبی بر اساس

“و شاورهم فی الامر”) وجود داشت. در مقطع پس از پیروزی انقلاب یک مبارزه تئوریک همواره بین توده ای ها و بقیه چپ های مارکسیست برقرار بود که با عنوان شورا یا سندیکا هویت می یافت.

البته این به آن معنی نبود که هر یک حتما در تشکل مطلوب خود فعالیت داشتند و سازمان های کارگری کاملا متناسب با این دیدگاه ها شکل گرفته بودند، بلکه بسته به میزان حضور عناصر متعلق به این دیدگاه ها؛ این سازمان ها تاثیرپذیری هایی داشتند و در عین حال در هیچ بنگاهی نمی توان نقش پررنگ طرفداران رهبری و دولت برآمده از انقلاب را نایده گرفت، کما این که تشکل انجمن های اسلامی کارگران محصول ایدئولوژیک حاکمیت برآمده از انقلاب بود که هر نقشی را ایفا می کرد و به موازات تشکل های موجود دقیق و آگاهانه فرامین حکومتی را پیش می برد، گرچه به تدریج در درون آنها نیز دسته بندی های ایدئولوژیک سیاسی سر بر می آورد و ترکیبی سه گانه از طرفداران حکومت، طرفداران لیبرال ها و طرفداران چپ های مذهبی مثل امتی ها و مجاهدین به تقابل با هم می پرداختند و در نهایت این حکومت بود که حرف اول و آخر را در انجمن های اسلامی زد. در هیچ یک از این واحدها ابتدا به ساکن شوراهای کارگری با مأموریت کنترل بر تولید با آن ایده ای که آگاهانه نقش کنترلی و مدیریتی بازی کند، وجود نداشت، شوراهای کارگری کارخانجات برای آن که اداره و کنترل تولید را به دست گیرند؛ ایجاد نشدند و اساسا هیچیک از تشکل ها هم ابتدا با هویت شورای کنترل کارگری شکل نگرفتند. اگر چنین پیش فرضی داشته باشیم معنا و مفهومش اینست که سطح آگاهی طبقاتی کارگران تا بدان پایه رشد داشته است که آگاهانه و برابر نقشه راه - این کار را صورت دادند که چنین نبود. دیگر این که سازمان های کارگری اعم از سندیکا و یا کمیته های اعتصاب و شوراهای کارگری یک الگوی همگانی برای واحدهای کار و تولید نبودند و هر جا به فراخور خواست و اراده کارگران در انتخاب که گاهی براساس نفی تشکل موجود و گاه برتایید آن بود؛ کارکرد داشتند. نتیجه ای که از این بحث می خواهم بگیرم اینست که اولاً سازمان های کارگری در واحدها و بنگاه های کار و تولید، نه کاملا خودجوش و نه کاملا متأثر و تحت هدایت سازمان ها و به ویژه تحت تاثیر چپ بود، گرچه در روند مبارزات این اثرپذیری متقابل انکارناپذیر است.

فعالیت های پیش و پس از انقلاب سازمان های کارگری □

پیش از پیروزی انقلاب دقیقا بسته به همان پیشینه می توان نقش شکل ها را در واحدهای کار و تولید فهمید. در همه واحدهای صنعتی اصل بر فلج کردن رژیم بود و البته همه کارگران نیز این نظر را نداشتند اما برآیند مبارزات این بود. بیشتر حمایت های مالی از کارگران اعتصابی از بیرون و توسط بازار بود و این البته بسیار سازمان یافته هم نبود. کارگرانی بودند که کارخانه در حال اعتصاب را رها کرده بودند و برای تامین زندگی به دستفروشی می پرداختند. این دوره بیشترین واردات قاچاق از کشور عراق را دیده ایم. کالاهایی که توسط برخی از کارگران کارخانجات توزیع و فروخته می شد (یک نوع سیگار که در نبود تولیدات داخلی به خاطر اعتصابات شرکت دخیانیات بفرآوانی دیده می شد سیکاری با نام "بغداد" بود) برخی از کارگران، کارخانه و تمامی موجودیش را رها کرده بودند و شب ها در بازار برای حفاظت از اموال بازاری ها نگهبانی می دادند. البته که این ها تنها مثال هایی است برای اینکه جو و موقعیت آن موقع را همه جانبه درک کنیم و چیز شسته رفته ای از مبارزات کارگری را در ذهن قطعی و بایگانی نکرده باشیم. در عین حال کارگرانی بودند که شدیداً به دنباله روی از رهبری روحانیت و بازار فعالیت های تبلیغی گسترده داشتند و بیشتر آنها پس از پیروزی انقلاب بازوهای مسلح نظام جدید را تشکیل دادند و کارخانه را رها کرده و پاسداران کمیتة های انقلاب اسلامی شدند. گروه قابل توجهی از این ها بعداً مناصب دولتی گرفته و وکیل و وزیر شدند.

این نمود، نشانگر بخشی از میزان رشد ذهنی و درک کارگران از شرایط عمومی بود. این درک و سوگیری می توانست پس از پیروزی انقلاب به صف بندی دستجات مختلف کارگری در برابر و یا در کنار هم منجر شود که شد.

اما در عین حال کارگران پس از پیروزی انقلاب به سرعت روند بازگشت به شرایط عادی را برای کار و تولید پذیرا بودند و تحت تاثیر هیجانات و اتوریته شخص رهبری انقلاب این گرایش به کار تقویت می شد.

یکی از دلایل پذیرش کنترل کارگری در تولید دقیقا متاثر از این هیجانات بود و این برای تثبیت نتایج انقلاب رقم می خورد. این ایده که کنترل کارگری در جهت تعمیق انقلاب به سود کارگران و همراه با دانش و آگاهی طبقاتی بوده است ایده ای ذهنی و پردازش آن از سوی کسانی است که تصور نادرستی از روحیات کارگران داشتند

و فکر می‌کنند که کارگران در ادامه و رادیکالیزه شدن انقلاب با دیدگاه و آگاهی طبقاتی ایفای نقش می‌کردند. این ممکن است در بنگاه‌هایی متأثر از دسته بندی‌های پیش گفته وجود می‌داشت اما هیچگاه به عنوان عملکرد سراسری سازمان‌های کارگری تحقق نیافت. در واقع کنترل کارگری در خدمت تثبیت نظام برآمده از انقلاب بود و تاجایی ادامه یافت و تحمل شد که رژیم برآمده از انقلاب به آن نیاز داشت. به همین خاطر در اولین اقدامات قانون شوراهای توسط حکومت تصویب شد.

اصل کنترل کارگری بر تولید در بنگاه‌ها خصلت و ویژگی دوگانه داشت یکی در خدمت تثبیت نتایج انقلاب و حکومت برآمده از آن و دیگری در راستای تحقق آرمان‌های انقلاب با گرایش طبقاتی زحمتکشان و نه لزوماً همراه با درک طبقاتی - که این دوگانه کم کم به سود اولی گرایید.

رابطه قدرت با چگونگی ادامه فعالیت سازمان‌های کارگری

یک چیز را هرگز نباید فراموش کرد و آن هم این موضوع که پس از پیروزی انقلاب بنا به بخشنامه‌ی شورای انقلاب واحدهای بزرگ از ایجاد سازمان‌های کارگری تا اطلاع ثانوی منع شده بودند و عملاً هرگونه فعالیتی به معنای مقابله با انقلاب محسوب می‌شد. این دستورالعمل هنوز هم لغو نشده است و بسیاری از بنگاه‌های کلیدی مثل صنایع نفت همچنان بدون سازمان‌های مستقل کارگری هستند.

رابطه قدرت بیش از هر چیز در مبارزه طبقاتی نقش ایفا می‌کند و در این رابطه دست بالا با حکومت بود و سرکوب سازمان‌های کارگری بیشتر متأثر از این بود. دولت برآمده از انقلاب به هیچ روی تحمل وجود شوراهای و سندیکاهای کارگری را نداشت. در کارخانه‌های بزرگ آنجا نیز که مدیرانی از سوی بخش‌های رادیکال به کار گماشته می‌شدند از سوی انجمن‌های اسلامی که حالا هرچه بیشتر پیروان ولایت فقیه بر آن مسلط می‌شدند (البته در ارزیابی این نیروها گفته می‌شد که اینان تحت تاثیر انجمن حجتیه هستند) به مدیران نیز تعرض می‌کردند و گاه آنها بودند که سایر کارگران را علیه مدیران؛ تحریک می‌کردند. در این رابطه قدرت؛ کارگران به دلایلی نتوانستند به سود منافع طبقاتی خود کنترلی بر تولید داشته باشند و بتدریج حتی سازمان‌های کارگری نقش دفاع صنفی را هم از دست دادند. البته موانع ذهنی دیگری هم وجود داشت که عبارت

بودند از:

- پایین بودن دانش طبقاتی کارگران علی العموم.
- ناهماهنگی و نبود وحدت نظر بین چپ ها در ارایه نظریه واحدی برای سازمان یابی کارگران،
- کوتاه بودن فرصت برای کار سازمان یافته و ارایه آموزه های طبقاتی به کارگران به دلیل پیش آمدن جنگ و سپس سرکوبهای وسیع که زیر سایه جنگ و در بی خبری مردم برجانبش کارگری وارد شد.

چگونگی نقش سازمان های کارگری در اداره تولید

در باره کنترل کارگری سازمان های کارگری در پس از انقلاب به شدت مبالغه صورت گرفته است. کارگران در پیشبرد تولید و افزایش آن به ویژه در دوره جنگ نقش بسیاری داشتند و اساسا از منافع صنفی خود نیر بخاطر دفاع از آنچه دستاورد انقلاب نامیده می شد، ولی در اصل تحکیم دولت و قدرت برآمده از انقلاب بود؛ می گذشتند. تنها در این دوران کارگران ایران علی العموم به مبارزه برای تصویب یک قانون کار مترقی نظر داشتند و آن هم متاسفانه در پی سرکوبهای خشن چپ و خارج کردن آنها از میدان تاثیرگذاری و تاثیرپذیری کارگران ناکام شد. اگرگفته شود سازمان های کارگری کنترل بر تولید داشته اند، گرچه نادرست نیست اما بسیار خطاست که در راستای منافع طبقاتی ارزش یابی شود. ضمن اینکه این کنترل به تدریج به دخالت درمدیریت تعبیر می شد و مدیران بهیچ روی تحمل چنین دخالتی را هم نداشتند. جوهر این مخالفت با دخالت سازمان های کارگری بیشتر از آنجا ناشی می شد که:

۱- مدیران دولتی برای رهایی از این کنترلها آن را نه کنترل که دخالت در پیشبرد امور و دوگانه سازی تعبیر می کردند (دولت در دولت عبارتی بود که بیش از هرجا در کارخانجات به کار برده می شد).

۲- برای مقابله و متقاعد سازی در اعمال مدیریت واحد بر سیستم از سوی دولت و رهبری، آن مشارکت را کمونیستی و به چپ ها نسبت می دادند.

۳- از این که این شکل از حضور نیروی کار در مدیریت استمرار یابد و کم کم با سازمان یافتگی عالی تر و منسجم تر شرایط را تغییر دهد؛ به شدت در هراس بودند و آنرا

اخلال در مدیریت و تولید و سازماندهی محدودیت در اعمال مدیریت دولت می دانستند.

۴- ترس تاریخی حکومت از چپ مانع از هرگونه اشاعه دموکراسی بود. از آنجا که وجود و رشد و تعالی سازمان های کارگری نیازمند دموکراسی است؛ این دموکراسی در ایران پس از انقلاب برای طبقه کارگر بسیار کوتاه و ناکافی بود و نتوانست از آن راهی و شیوه ای برای تاثیرگذاری بر زندگی اجتماعی و اقتصادی خود پیدا کند.

۵- توجه داشته باشیم که دولت موقت در این زمان در مورد صنایع و به ویژه نفت و گاز و صنایع کلیدی بیشترین حساسیت را داشت و بهمین نسبت رهبری نظام نیز این حساسیت را پذیرفته و از دولت در این رابطه حمایت می کرد گرچه هرچا نیروهای به اصطلاح "مکتبی" می توانستند در مدیریت واحدها ورود می کردند (مکتبی اصطلاحی بود که برای نیروهای ایدئولوژیک و و بوروکرات های دین سالار در کارخانجات به کار گرفته میشد. دو گانه متعهد و متخصص نیز از همین جا بروز کرد. تکنوکراتها به تخصص خود برای امتیازوری تکیه می کردند و مکتبی های بوروکرات به تعهد خود در پذیرش و عمل به مکتب اسلام و مذهب شیعه) و جالب اینکه از همان وقت نیز همه کاسه کوزه ها بر سر چپ و از این طریق با این میانجی بر سر کارگران شکسته می شد.

۶- و در نهایت نبود اتحاد آگاهانه سیاسی بین نیروهای چپ نیز مزید بر علت بود. این اختلاف نظرهای موجود از لایه های مختلفی شکل گرفته بود که بترتیب عبارت بود از:

الف) چپ از دو بخش حزب توده ایران و سازمان های چپ غیرتوده ای تشکیل می شد. توده ای ها سنت مبارزاتی سندیکایی را در انبان تجربیات خود داشتند و از آن پیروی می کردند و ایجاد و تقویت سندیکا را هدف قرار می دادند و غیرتوده ای ها شوراها را به عنوان سازمان های انتقال قدرت سیاسی از حکومت و دولت موقت به کارگران ارزیابی می کردند و آنها هم براساس کلیشه هایی با دریافت نادرست از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه و نقش شوراها بر آن تاثیر پذیرفته و پی می گرفتند که طبیعی است فاقد تجربه و بدون درآمیزی و انطباق با شرایط ایران بود.

ب) هر دوی این گرایش برخورد خلاقانه ای با جنبش کارگری و

شوراهايش نكردند. حزب توده به دليل حمايت از آرمان هاي ضدامپرياليستي جمهوري اسلامي دليلي براي كنترل كارگري برتوليد نمي ديد و سياست اتحاد و انتقاد را بدون دخالت دادن امر كنترل كارگري بر توليد توسط سنديكاهاي پي ميگرفت و ساير ماركسيست ها نيز فاقد نظريه ي منسجم و واحدی بودند تا بتوانند آنها را در عمل به طور خلاقانه اي پياده كنند.

ج) اختلاف نظر بر سر پذيرش شورا يا سنديكاي بخش قابل توجهي از دعوهاي درون چپ بود و بسياري از مطالب تئوريك اين دوره را بخود اختصاص داده بود. بزرگترين جريان چپ سازمان فدائيان پرچمدار دفاع از شوراها، در مقابل حزب توده طي فرايند تغيير مواضع، نرمش هايي به سود سنديكايي شدن سازمان هاي كارگري داشت كه در اين زمينه جزواتي هم منتشر كرد.

ارزيابي نهايي اين كه طبقه كارگر در كلت خودش از سوي چپ رهبري نميشد و بيشترين بخش طبقه كارگر ايران متاثر از شرايطي بود كه در اين شرايط چپ جاگاه تثبیت شده اي نداشت و سرکوب وسيع چپ، جنگ و تمايلات به شدت انحصارگرانه در دولت هاي پس از انقلاب در همه امور از جمله مهمترين آنها راه را بر توسعه سياسي و انساني و دموكراتيزاسيون بست و فاصله بسيار جدي بين كارگران و چپ ها به عنوان نيروهاي مدافع منافع طبقاتي كارگران به وجود آورد.

با اين وجود بايد تمايز جدي بين تمايل به مشاركت كارگري در توليد در شرايط كنوني و آن نوعي كه پس از انقلاب براي مدتي و به گونه اي كه گفته شد، قائل بود. اين تمايز در شرايط كنوني از آنجا ناشي ميشود كه توهمات ناشي از تبليغات حمايت از مستضعفان رنگ باخته است و سرمايه داري در ايران به هيچ روي جز سود و انباشت و نگاه كارگر كالايي ندارد و حمايت از نيروي كار حتى در چهارچوب قوانين مصوب نيز صورت نمي گيرد. واقعيت هاي كنوني در روابط و مناسبات كار در ايران بيانگر اين واقعيت است كه: «هر اندازه مي تواني كارگران را محتاج و مطيع نگهدار و دستمزد اندكش را براي تضمين اطاعت ناگزير به سود و حساب خود گروگان بگير!» اين عمل و رفتار سرمايه داري در ايران با آن شعاري كه: «مزد كارگر را پيش از آنكه عرق جبين او خشك گردد بپرداز» به فاصله همان زماني كه اين روايت مذهبي بيان شده است دور از ذهن و بعيد است! و اين گونه باورها در سال هاي اوليه انقلاب در نقش آفريني كارگران در عملياتي كردن افزايش توليد، بسيار موثر بود.

به همین دلیل کارگران امروز در می‌یابند که برای ایفای نقش واقعی خود در تولید باید سهمی در خور داشته باشند. این سهم پیش از هر چیز باید برای کارگران تشکل، رفاه، امنیت شغلی و اجتماعی و حق تعیین سرنوشت از طریق مشارکت سازمان یافته اجتماعی را در پی داشته باشد. کارگران همچنین باید بتوانند به وسیله اعزام نمایندگان سازمان های صنفی-طبقاتی خود در نظارت بر کارکرد بنگاه مربوطه اثر گذار باشند. بنا به قوانین موجود این حق نظارت سازمان های کارگری را دارند. ایجاد سازمان و نهادی غیرمختلط و اعزام نمایندگان آن به مدیریت واحد و از طریق آن حضور؛ شفافیت در چگونگی صرف منابع بنگاهی که مالکیت عمومی آن به مدیریت دولتی سپرده شده است؛ برای کارکنان واحد مربوطه امکان پذیر خواهد شد.

کارگران آسیب دیده از واگذاریها و خصوصی سازی ها دریافته اند که شرط بقای کار و افزایش اشتغال، تولید نعمات مادی در راستای رفاه عمومی و امنیت شغلی و اجتماعی پایدار نیروهای کار و همچنین حفظ و توسعه روز افزون منابع و ثروت های عمومی و پاسداری از مالکیت عمومی و جلوگیری از واگذاری این منابع و سلب مالکیت عمومی از آنها در گرو برگرداندن صنایع واگذار شده از بخش خصوصی به دولت و مدیریت آن زیر نظارت کارگران امکان پذیر خواهد بود.

چگونه سبزها زرد شدند

حسن بهگر

این مطلب اختصاص دارد به بررسی جریانی که بنام اصلاحات مشهور شده ولی سرانجام فاسدتر از اصولگرایان از آب درآمده و بدتر اینکه نه فقط وابسته به آمریکا شده، وابستگی را تبلیغ



و ترویج هم می کند.

پدرخوانده ی کودک حرامزاده

رفسنجانی ملایی که از دلالتی املاک به ریاست مجلس و فرماندهی کل قوا رسید، هشت سال جنگ را ادامه داد تا بتواند مخالفان را قلع و قمع و حجاب را اجباری کند. پس از مرگ خمینی، خامنه ای را بجای خمینی نشانید و خود رئیس جمهور شد و دفتر کارش را به کاخ سعدآباد انتقال داد. بیخود نبود لقب اکبر شاه گرفت. پس از پایان جنگ مردم منتظر تغییرات بودند و او فرصت را غنیمت شمرد و در مقام ریاست جمهوری با شعار سازندگی به میدان آمد. وی خواستار خصوصی سازی بود و بخشی از بازار و تاجران را بخود جلب کرد در حالیکه وی این خصوصی سازی بر اساس مدل چینی بدون باز کردن فضای سیاسی و طبق برنامه های بانک جهانی را در نظر داشت. بدین ترتیب دیکتاتوری جمهوری اسلامی با ایدئولوژی آن ادامه می یافت و با اتخاذ این سیاست دست رفسنجانی و همپالکی هایش در چپاول اقتصاد بازتر شد. او برای جلب مخالفان خود و دادن رشوه به آنها، پای سپاه پاسداران را به اقتصاد کشور بازکرد و در حقیقت راه را برای فساد و ارتشای مقامات دولتی بویژه سپاه گشود و این ارثیه ای شوم را تا به امروز برای ما باقی گذاشت که یکی از مشکل سازترین مسایل آتی ماست.

رفسنجانی اگر تمایل به سازندگی و اصلاحات داشت نیروی نظامی را آلوده مسایل مالی نمی کرد که خود یکی از موانع رفرم است. خطر دخالت ارتش در اقتصاد کمتر از خطر دخالتش در سیاست نیست. اگر نیروی نظامی در مسایل اقتصادی دخالت کند امید به برپایی دموکراسی از بین می رود و خطر اینکه کشور بسوی جنگ تمایل پیدا کند افزایش می یابد. این مسأله کار اپوزیسیون برانداز را مشکل تر خواهد کرد زیرا هنگامی که حتا سران حکومت تن به تسلیم بدهند سران سپاه به دلیل آلودگی مالی خود جان سختی بیشتری بخرج خواهند داد.

پیوند رفسنجانی با هیات مؤتلفه، حکومتی ساخت که در پی تولید ثروت نبود بلکه در پی چپاول ثروت بود و فرقی نمی کرد که این ثروت در نفت باشد یا کارخانه. او و پیروانش دلالتی پیشه کردند و کارخانه های کشور را به ثمن بخش به نزدیکان و دوستان خود فروختند و بنام کارخانه اعتبار بانکی گرفتند یا ارز تهیه کردند و کارگران را بیکار و کارخانه ها را تبدیل به برج و پارکینگ و غیره کردند.

قوطلی خالی اصلاحات

رفسنجانی اعتقادی به انتخابات نداشت و صریحاً به خامنه ای گفت

شما انتخاب کنید ما همان را تبلیغ می‌کنیم. موسوی خوینی‌ها شاهد است که : «آقای هاشمی در پاسخ گفت، اتفاقاً من با آقای خامنه‌ای اینجا اختلاف‌نظر دارم. آقای خامنه‌ای نظرش این است که باید انتخابات خیلی پرشور باشد و مردم همه بیایند و هرچه مردم بیشتر بیایند بیشتر تأیید نظام است. اما من می‌گویم آقا شما بگویید نظرتان چه کسی است، ما همه می‌رویم کار می‌کنیم که همان بشود. آقای هاشمی معتقد بود بالاخره یک رئیس‌جمهور لازم داریم، آقای خامنه‌ای بگوید چه کسی بشود یا با هم توافق کنیم که چه کسی بشود. ما تلاش می‌کنیم که همان بشود. تعبیر عملگرا برای ایشان خیلی تعبیر درستی بود». یعنی رفسنجانی حتا نمایش ظاهری خامنه‌ای را هم قبول نداشت. (1)

اما رقابت با خامنه‌ای اوضاع را تغییر داد و همین رفسنجانی در انتخاب خاتمی نقش حامی او را بازی کرد، چرا؟ چون حس کرد جامعه تشنه‌ی تحول است پس چه بهتر او بر این موج سوار شود و آن را رهبری کند. از کمک‌های خارجی و داخلی برای انتخاب خاتمی بی‌خبریم ولی تنها یک قلم از کمک کرباسچی، شهردار آن زمان به مبلغ مبلغ 260 میلیون تومان خبر داریم که از برج‌سازان در مقابل امتیازات داه شده رشوه گرفت و به زخم ستاد انتخاباتی خاتمی زد.

تبلیغات برای خاتمی حتا در خارج کشور گسترده بود. اکنون پس از انتشار ناگفته‌های خاطرات رفسنجانی فاش شده است که نقش او، حسن روحانی، حسن حبیبی و کارگزاران سازندگی در انتخاب محمد خاتمی محوری بوده است. این از سرخواست قلبی رفسنجانی نبود که اصولاً دل خوشی از دار و دسته‌چپ اصلاح طلب نداشت، بلکه به مصلحت بود. او به سبب مسئولیت‌های که داشت از تب و تاب جامعه خبر داشت و با فرصت طلبی غریزی خیلی خوب تشخیص می‌داد باد از کدام سو می‌وزد.

اصلاح طلبان یکبار علیه او عمل کردند و به افشاگری عالیجناب سرخ پوش پرداختند و این اختلاف تا سال 84 ادامه داشت تا اینکه احمدی نژاد بر سر کار آمد و معلوم شد که رهبر و رفسنجانی به ویژه درسیاست خارجی اختلاف نظر شدید دارند و این را خامنه‌ای در یک سخنرانی علناً فاش کرد. رفسنجانی تمایل خود را به رابطه با آمریکا پنهان نمی‌کرد و ملاقات با مک‌فارلین نمونه‌ی آن بود. این تمایل به آمریکا نه برای بیرون آمدن از بحران بلکه برای تأیید نظام جمهوری اسلامی بود و در برابر آن حاضر به دادن هر گونه امتیازی بود؛ چنانکه دنبالچه‌ی او حسن روحانی نیز چنین است. بدیهی است بیرون آمدن از بحران کنونی و داشتن روابط حسنه و برابر

با تمام کشورهای جهان آرزوی هر ایرانی است و هر دو جناح حکومت در پیدایش و تشدید بحران با آمریکا و اسراییل مقصرند که با سیاست غلط کار را به این فلاکت و نکبت کشانده اند.

حکومت با ترور مخالفان و کسانی که مختصر انتظاری از رهبری آنان می رفت، مردم را نومید کرد و درعوض وعده ی تغییرات را بر عهده ی اصلاح طلبان که بخشی از حکومت بودند گذاشت. این وعده به دل بسیاری از جمله حتا اپوزیسیون از نفس افتاده خوش آمد. چه بهتر از این، این تغییرات بدون زحمت و خرج و خونریزی از درون انجام می شود و ما هم نقش حامی داریم. بدین ترتیب بخشی از اپوزیسیون همش را نه مصروف براندازی که تغییر کرد و به عنوان حامی بخشی از حاکمیت پشت اصلاح طلبان ایستاد.

جنبش سبزی که زود زرد شد

اعتراض گسترده ی مردم به انتخابات که از خرداد 1388 آغاز شد و تا خرداد آن سال ادامه یافت و در روز عاشورا به طرز فجیعی ختم شد، جنبش سبز لقب گرفت. ده ها نفر کشته شدند و آمریکا فرصت را غنیمت شمرده، تحریم های گسترده علیه ایران وضع کرد. مردم هیچ شعار اصلاح طلبانه ای ندادند و خواست اصلاح طلبان و به ویژه رهبران جنبش هم فقط اجرای قانون اساسی بود. معلوم بود که مردم همان زمان نیز به تغییرات اساسی چشم داشتند و اصلاحات و اصلاح طلبان را باور نداشتند.

رنگ سبز که گویا به مناسبت سید بودن میرحسین موسوی انتخاب شده بود خیلی زود پلاسید و زرد شد. گفته ی میرحسین موسوی در باره ی بازگشت به دوره ی طلایی امام نیز دست اصلاح طلبان را بیشتر رو کرد و خشم همه را برانگیخت.

امامت رفسنجانی در اولین نمازجمعه پس از انتخابات که با شرکت میرحسین موسوی برگزار شد گرچه حمایت از جنبش سبز تلقی شد، سودی نداشت. میرحسین موسوی و کربوبی به حصر رفتند ولی خاتمی جان به سلامت برد و توانست در انتخابات بعدی یواشکی در حوزه ای دورافتاده رأی بدهد - نه اعتراضی نه تحریمی. گویی اتفاقی نیفتاده بود و انگار نه انگار که عده ای کشته شده اند و عده ای کثیر در زندان به سرمی برند و زندگیشان از هم پاشیده است.

جنبش سبز را باید در ردیف انقلاب های رنگی گذاشت، چرا که پای جرج سوروس و کمک های مالی او در میان است و کمک های رسانه ای امریکا و

اروپا به آن آشکار است و تنها اپوزیسیونی است که هم در داخل و هم خارج ارگان های مختلف دارد و تنها طیفی است که حمایت رادیو تلویزیون های بیگانه را نیز دارد.

مردم مبهوت این مدعیان هستند که یکی از دیگر فاسدترین و نومیدانه دست و پا می زنند که راهی بیابند و رسانه های چیزی به آنان عرضه نمی کنند، جز همین منجی های زهوار در رفته که به آمریکا پناه برده اند و از آنجا چرت و پرت می بافند.

اصلاً حرف حساب اینها چیست؟

نه اصلاح طلبان و نه جنبش سبز هویت واضح و روشنی ندارند. اینها ملغمه ای از گروه های مختلف هستند و هرکدام چیزی می گویند. هنرشان اینست که موقع انتخاب سروکله شان پیدا می شود که به ما رأی بدهید، ما خوبیم و اصول گرایان لولو خورخوره هستند. مجلس که نمایشی است و قدرتی ندارد و حکم حکومتی بالای سرش است. وقتی هم اینها به مجلس می روند دهانشان برای گفتن خیر و مصلحت مردم بسته است. باید پرسید: مردم بیایند به شما رأی بدهند در این سیستم که چه بشود؟

رهبران جنبش سبز نه تنها نتوانسته اند مردم را حول محور شعار درستی بسیج و رهبری کنند بلکه مسئولیت عواقب آن را هم نپذیرفته اند. مردم با رأی من کو به میدان آمدند و ده ها کشته و زخمی دادند و هزاران نفر دستگیر و شکنجه شدند و سرانجام نیز معلوم شد که تقلبی درکار نبوده است.

آیا این رهبران از مردم عذرخواهی کردند؟ ابد! عذرخواهی در قاموس تخم و ترکه ی خمینی نیست.

بعد از آن بسیاری از روزنامه نگاران و سرشناسان اصلاح طلب ناچار به مهاجرت شدند که البته در خارج همه چیز برایشان فراهم شد، از پناهندگی گرفته تا شغل و خانه و همه چیز. رسانه ها را هم که به دستشان دادند تا همان انحصار طلبی داخل را در خارج هم بر پا کنند.

اصلاح طلبان پس از سرکوب نفیستان برید و از اعتراض به گلایه بسنده کردند و سپس ساکت شدند و بخشی که راه مهاجرت گرفت به خدمت کاخ سفید درآمد. اصلاح طلبان ناکارآمدی خود را در اداره کشور، شورای شهر و شهرداری نشان داده اند و آلوده به فساد و ارتشاء هستند و

معلوم نیست فرقی با اصول گرایان چیست. مردم چرا باید کشته بدهند تا اصلاح طلبان به حکومت برسند که چه گلی بر سر مردم بزنند؟ اسلامشان که سرچایش است و انحصارطلبی شان نیز، تازه نوکری آمریکا هم به اینها علاوه شده. طبیعی بود که حاصل این جنبش جز نومییدی و یأس نباشد. سرانجام جریانی که با استحاله شروع شد و به اصلاحات تغییر نام داد در اعتلای خود سرکوب شد و پس از آن نه تنها رادیکالیزه نشد بلکه عقبگرد کرد و اعتدالی شد و رنگ بنفش تن کرد. اکنون هم با بحران شدیدی گریبانگیر است چرا که مردم از آنان سرخورده اند و می دانند چاره ای جز رفتن این حکومت نیست. همه شاهدیم که چه دست و پای برای ادامه ی حیات میزنند.

چه ماند برای ما؟

این اعتراضات یک نتیجه داد و آن اینکه مردم دیگر خیابان را رها نکردند و هرگاه فرصت کردند در خیابان اعتراض خود را به نمایش گذاشتند و در همانجا پرونده اصلاح طلبی را باشعار اصلاح طلب، اصول گرا دیگه تموم ماجرا، برای همیشه بسته اند.

اما زهری که اصلاح طلبان وابسته به جامعه تزریق کردند این بود که مردم خود قادر نیستند تغییر ایجاد کنند و باید متکی به آمریکا باشند. بیهوده نیست بخشی از آنها و در رأس آنها محمد خاتمی از فدرالیسم دفاع می کند چون فدرالیسم مقدمه ی چند پاره شدن ایران است که آرزوی آمریکا و اسراییل است.

اصلاح طلبانی هم که در حکومت لانه کرده اند، در مقاطعی که حکومت می توانست در باره ی اتم قراردادی نسبتاً مناسب ببندد کارشکنی کرده و با نفوذ خود آن را به تأخیر انداختند تا خود را بعنوان حلال مشکلات جا بیندازند و آخرین شاهکارشان قرارداد برجام بود که امروز می بینیم افزون بر کلی معایب در آن مکانیسم ماشه نیز هست که در حکم وتوی معکوس است و هر یک از اعضا می توانند به هر دلیلی و حتی به رغم مخالفت دیگر امضا کنندگان، همه ی تحریم ها را فعال کند.

چهره ی اصول گرایان مشخص و نفرت انگیز است و ادعای دموکراسی و اصلاح و تغییر هم نداشته و ندارند و تا به حال از هیچ آدمکشی و جنایتی خودداری نکرده اند و تکلیف ما با آنها روشن است. آنچه مردم را به گمراهی می اندازد و مانع از یکپارچگی مبارزان شده باند اصلاح طلبان است.

قدم اول برای روفتن میدان مبارزه، بیرون راندن این باند متقلب و

دروغگو و وطنفروش است. اینها باید بروند تا مردم بتوانند بدون مزاحمت، تکلیف خود را با نظام اسلامی روشن کنند. ضرری که اینها ظرف بیست سال اخیر به مبارزه زده اند، حتماً از آنچه اصولگرایان کرده اند، بیشتر است. نباید به آنها فرصت داد تا بیش از این کار ساقط کردن رژیم را عقب بیاندازند. دوره ی دو دوزه بازی سر آمده است.

۱۳ شهریور ۱۳۹۹

2020-09-03

* (درمورد جنبش سبز ن.ک. انقلاب مجازی از رامین کامران که در گرم‌اگرم آن وقایع نوشته شده است .
(<https://iranliberal.com/pdf/7.pdf>)

(1)

<https://www.mashreghnews.ir/news/960325/%D8%A7%D8%B9%D8%AA%D8%B1%D8%A7%D9%81-%D8%A7%D8%B5%D9%84%D8%A7%D8%AD-%D8%B7%D9%84%D8%A8%D8%A7%D9%86-%D8%AF%D8%B1%D8%A8%D8%A7%D8%B1%D9%87-%D9%87%D8%A7%D8%B4%D9%85%DB%8C>

[D8%B1%D9%81%D8%B3%D9%86%D8%AC%D8%A7%D9%86%DB%8C%](https://www.mashreghnews.ir/news/960325/%D8%A7%D8%B9%D8%AA%D8%B1%D8%A7%D9%81-%D8%A7%D8%B5%D9%84%D8%A7%D8%AD-%D8%B7%D9%84%D8%A8%D8%A7%D9%86-%D8%AF%D8%B1%D8%A8%D8%A7%D8%B1%D9%87-%D9%87%D8%A7%D8%B4%D9%85%DB%8C%D8%B1%D9%81%D8%B3%D9%86%D8%AC%D8%A7%D9%86%DB%8C%8C)

(2) گروه های معروف به اصلاح طلب

جبهه مشارکت • مجمع روحانیون مبارز • سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران • مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم • حزب اتحاد ملت • حزب الوفاق الاسلامی • حزب اسلامی کار (سازمان دانشجویی حزب اسلامی کار) • حزب ندای ایرانیان • مجمع نیروهای خط امام • جمعیت زنان جمهوری اسلامی • حزب مردم‌سالاری • خانه کارگر • مجمع اسلامی بانوان • حزب اراده ملت ایران • حزب اسلامی رفاه کارگران • حزب اعتماد ملی • حزب جامعه مدنی استان همدان • انجمن اسلامی جامعه پزشکی ایران • حزب همبستگی ایران اسلامی • جماعت دعوت و اصلاح • جبهه متحد کرد • سازمان عدالت و آزادی ایران اسلامی • انجمن اسلامی معلمان ایران • جمعیت توحید و تعاون

https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AC%D9%86%D8%A7%D8%AD_%DA%86%

رابطه‌ی دموکراسی- آزادی و توسعه‌ی اقتصادی در ایران

چگونگی رابطه‌ی دموکراسی- آزادی و توسعه اقتصادی در ایران

در حوزه اقتصاد-سیاست و اجتماع

امین بیات

دموکراسی، آزادی سیاسی و آزادی اقتصادی لازم و ملزوم همدیگرند و اگر آزادی و دموکراسی در جامعه برقرار نباشد، و دموکراسی استقرار و استمرار نیابد، اقتصاد نمیتواند به تنهایی توسعه یابد، توسعه‌ی اقتصادی با پشتوانه دراز مدت و قانونمدار مستلزم آزادی اقتصادی، توأم با آزادی سیاسی است.



پیش از سال 57، مبارزه مردم ایران برای کسب آزادی، منجر به وقوع انقلاب شد، و پس از چهل و یک سال رکود، سازش مردم با حکومت ضد آزادی، و ندانم کاری بخشی از سازمانهای سیاسی در تشخیص ماهیت رژیم، در نهایت بسته شدن دهان آزادیخواهان، و پر شدن زندانها، رواج اعدام و بالاخره سرکوب آزادی، بار دیگر در مقطع های مختلف مردم را به خیابان به اعتراض کشاند، و ادامه ی این مخالفت ها با سیستم اسلامی می رود تا ورود مردم به مرحله ای از آن دوران و ادامه ی انقلاب 57 به انجامد که میتواند برای کل جامعه سر نوشت ساز باشد.

اگر در این مرحله نیروهای مبارز سیاسی و آزادیخواه جامعه از تجربیات و اشتباهات گذشته درس عبرت گرفته باشند بی تردید

در امر کسب آزادی و حفظ آن بدست خود موفق خواهند شد اما اگر بار دیگر انحرافات گذشته با شیوه های جدید و نسنجیده تکرار شود، و از آزادی با چنگ و دندان و متحد پاسداری نگردد، برنامه ی توسعه های اقتصادی ناموفق و در نتیجه اقتصاد سیاسی نیز توسط هر گروه یا حزبی و یا سرمایه گذاری سرمایه داران داخلی و یا خارجی نیز محکوم و منجر به شکست مجدد خواهد شد.

به نظر من آزادی سیاسی، استمرار آن در جامعه، و ثبات سیاست های اقتصادی میتوانند از طریق تاثیر گذاری نسبت بهم، و یا روی عوامل تعیین کننده در جهت رشد اقتصادی همانند تورم، توزیع در آمد، منفعت مردم، چگونگی سرمایه گذاری در بخش تولیدات صنعتی و غذایی، و اطلاع داشتن کامل مردم از آن، و در نتیجه رکود اقتصادی و دلایل آن، که چه مسائلی باعث تورم شده، یا دلایل فرار سرمایه از کشور، چرا پول ملی سقوط کرده، نا امنی، ورشکستگی و دلایل دهها معزل دیگر اگر برای مردم روشن نباشد این وضع همچنان ادامه خواهد یافت. و قدر مسلم اینکه در این رژیم هیچ کدام از این مسائل بر شمرده اجرائی نخواهد بود.

در جهان سرمایه داری توسعه اقتصادی مستلزم وجود آزادی اقتصادی است، و همچنین تجربه مبین واقعیت تا کنونی شده که، آزادی اقتصادی و توسعه اقتصادی در دراز مدت بدون وجود آزادی سیاسی، نمیتواند آینده روشن اقتصادی داشته باشد. نمونه بارز آن رژیم جمهوری اسلام که آزادی در آن حکم فرما نیست و در نتیجه اقتصاد نیز بدون آینده است، و بهمین دلیل در کشورهای سرمایه داری آزادی نسبی موجود است.

در کشوری مانند ایران که چارچوبی قانونی ندارد و جامعه قانونمند نیست، و قوانین ضد دمکراتیک آنهم مذهبی، توانسته توسعه اقتصادی را با داشتن ثروت، دچار رکود نماید.

بدون وجود آزادی، بدون داشتن روزنامه های مستقل، بدون گزارشگران بی طرف و بدون ابواب جمعی رادیو و تلویزیون بیطرف و ملی، طبیعی است که سرمایه گذاری در انحصار افراد وابسته به دولت و رانت خواران در میآید، در جمهوری اسلامی، پاسدار آن که وظیفه اصلیش پاسداری از حقوق دمکراتیک مردم میباشد خود رانت خوار و انحصار گر، نا مطلوب، و موجب بی ثباتی جامعه است، با نبود دمکراسی، آزادی عقیده و بیان، چطور میتوان سیاستمداران متخلف، سرمایه داران استثمارگر و احزاب ضد مردمی را کنترل کرد.

چه عواملی باعث سقوط رژیم جمهوری اسلامی خواهد شد؟ عوامل مهمی که به انقلاب کشیده شد و موجب سقوط دولت شاه گردید، وابستگی و بحرانهای بیشمار بیکاری، خود مرکز بینی شاه، و از جهت اقتصادی و استراتژی سیاسی اتخاذ شده توسط دولت و مجلس، ساده انگارانه توسعه اقتصاد را که مساوی با رشد سطح تولید ارزیابی میکردند و به مسائلی مانند کار آفرینی، تامین اشتغال و توزیع روشن در آمد و همچنین تامین ساختارهای رقابتی، کم اهمیت میدادند و دیگری اینکه بطور کلی متکی بر نظامی بیش از اندازه متمرکز و هیچگونه مکانیزم قبول اشتباه در دولت و خود شاه قابل پیش بینی نبود، وابستگی به آمریکا و سیاستهای سرمایه داری جهانی.

نرخ رشد تولید ناخالص ملی در مقطع انقلاب بالغ بر 11% در سال بود، همه چیز یک بعدی بود و جمعیت کشور درحالت روبه رشد، و دولت شاه قادر نشد شغل مورد نیاز جامعه را تامین کند و نرخ بیکاری 9% بود، نا رضایتی از سیستم باعث اعتراضات گسترده مردم گردید، و با کمک و برنامه امپریالیسم نوکر دست نشانده را از کار بیکار کردند و نوکری دیگر را استخدام نمودند، و مردم که در نا آگاهی از مسائل دور نگهداشته شده بودند آلت دست شاه بودند و هم بدام آخوند های شیاد، افتادند.

بالخره قطار انقلاب به راه افتاد، این قطاراما درچند قدمی ادامه حرکتش از ریل بیرون افتاد، زیرا یک آلتر ناتو سیاسی معقول و متناسب با جامعه موجود نبود وخواست سرمایه داری جهانی وعاملین داخلی آنها موجب شد که در مدت کوتاهی قدرت را افرادی بدست بگیرند که بنا بر ماهیت خود توان استقرار و استمرار بر پائی دموکراسی را نداشتند، و در نتیجه توان توسعه اقتصادی را حتی با در آمد های سرسام آور از فروش نفت هم نتوانستند سر و سامان به اوضاع اقتصادی مردم بدهند، تنها بفکر فتوحات و گسترش اسلام در جهان پیرامون بودند.

در جمهوری اسلامی تغییرات ساختاری موجب آن شد که میلیاردها ثروت کشور را به خارج از ایران بپیرند و در گسترش امپراطوری اسلام خیالی خود مصرف نمایند که آن نیز با شکست مفتضحانه روبرو شده، شرایط حاکم بر لبنان، عراق و سوریه نشانگر این واقعیت ملموس، میباشد.

مجموعه ای از عوامل باعث شد که اقتصاد جمهوری اسلامی که خمینی میگفت "مال خراست" رژیم را زمین گیر کند، و از

طرفی با بی ثباتی و ندانمکاری جمعیت کشور در برابر زمان انقلاب حد اقل دو برابر شد، نرخ رشد اقتصادی از 11% به صفر نزدیک و تنزل یافته، و در آمد سرانه کاهش چشمگیری از خود نشان میدهد نرخ بیکاری چند برابر شده، صادرات و واردات بطور چشمگیری رشد منفی بخود گرفته و هیچ کشوری حاضر به سرمایه گذاری در ایران نیست، رانت خواری و فساد اقتصادی در اکثریت بدنه ی دولت، مجلس و بیت رهبری گسترش یافته است، یاس و نا امیدی را به اوج خود رسانده است.

در مقایسه دست آوردهای دوران شاه و این رژیم بی ثباتی سیاسی غیر قابل مقایسه، نبود آزادی و قلع و قمع نهاد های مدنی چندین برابر شده، ممنوعیت سازمانهای سیاسی و اجتماعی کما فساد، تهاجم مضاعف و ستم مضاعف به زنان و زن کشی، در این رژیم شرم آور است، تهدید، اذیت و آزار اقلیت های مذهبی و دگراندیشان به اوج وقاحت خود رسیده، نبود وسایل ارتباط جمعی مستقل، دستگیری، زندان، شکنجه روشنفکران فعالان سیاسی کارگران، شکنجه زنان، و اعدام مخالفین و معترضین، بدون توجه به افکار بین المللی که هر کردار و گفتار عوامل شکنجه گر این رژیم را زیر زره بین در کنترل دارند، موجب نا امنی و نا رضایتی کامل مردم گردیده است.

آزادی سیاسی- آزادی اقتصادی- ثبات سیاسی و ثبات سیاستهای اقتصادی بهم ربط دارند:

_ آزادی سیاسی: در جامعه اسلام زده ی ایران، با دولتی که دارای مشروعیت سیاسی نیست، در انتخابات ریاست جمهوری و مجلس آن حد اقل کمتر از 10% مردم در انتخابات شرکت کردند، و در سطح بین المللی نیز از اعتبار سیاسی ساقط و در لیست مجموعه تروریسم بین المللی قرار گرفته اند، چگونه انتظار سرمایه گذاری در جهت بهبود اقتصاد ورشکسته میسر است.

_ آزادی اقتصادی: حق مالکیت خصوصی و آزادی بهره برداری از مبادلات کالائی بنفع مجموعه ی وابسته به بیت رهبری، سپاه و آخوند ها و آستان قدس رضوی، که موجب اعتراض کارگران هفت تپه، هپکو، پتروشیمی گردیده و زیر سؤال رفته است بدلیل اینکه تولید ثروت انبوه و انحصار آن باید شکسته شود بنفع عموم مردم.

_ آزادی ثبات سیاسی: عامل مهم و تعیین کننده در آزادی سیاسی و اقتصادی است:

شرایط اقتصادی: یعنی بیکاری، تورم، سقوط ارزش پول ملی تابع وقایع سیاسی هستند که موجب تغییرات در دولت میشوند مانند اعتصابات - ترورهای سیاسی، دخالت‌های نا بجا در امور همسایگان، ساختارهای سیاسی بکار برده شده در انتخابات‌های قلابی و غیر دموکراتیک با تقلب‌های آشکار، روابط و ضوابط در سطح بین‌المللی و چگونگی رفتار رژیم.

شرایط نا پایدار بودن سیاست‌های اقتصادی:

نا پایدار بودن سیاست‌های اقتصادی یعنی نا پایدار بودن تورم-رشد تولید ناخالص ملی-رشد عرضه پول ملی-بسط اختیارات داخلی-کمبود بودجه -تغییرات نرخ ارز با قیمت واقعی آن.

پس از آنجا که اقتصاد پایدار و ساختار سیاسی مبتنی بر آزادی و حقوق بشر است و با هم ارتباط تنگاتنگ دارند، برای اینکه شهروندان کشورما از آینده خود اطمینان نسبی متمایل به مثبت داشته باشند، باید توسعه اقتصادی را با آزادی سیاسی، آزادی اقتصادی، ثبات سیاسی و توسعه اجتماعی با هم به پیش ببرند و مدیریت یک جامعه موفق بستگی به مدیریت سالم دارد، که در نظام جمهوری اسلامی نه مدیریت سالم داریم و نه فناوری روشن و نه صداقت در دولتهای سایه و معمولی، و به این مجموعه که دولت قادر به فروش نفت هم نیست و خزانه دولت خالیست، و نا کارآمدی دولتهای مذهبی کاملاً برای افکار عمومی روشن شده که قادر به حل و غلبه بر بحرانها نمیباشند، کل سیستم مذهبی و مسیر 41 ساله قادر به ادامه حیات نیست، شکست و فروپاشی کلیت رژیم حتمی میباشد، افراد موثر و وابسته به رژیم نیز به نا کار آمدی و فساد گسترده اذعان دارند و تنها برای غارت ثروت مردم با هم در جدالند.

ادامه رژیم جمهوری جهل و جنایت دیگر نمیتواند پایدار بماند، حتی سفر وزیر امور خارجه سوئیس به تهران که گفته: "من به ایران آمده ام تا بگویم سوئیس همواره به دنبال صلح و آرامش بوده است و اکنون نیز تلاش سوئیس آن است که حد اقل های گفتگو بین 2 کشور ایران (جمهوری اسلامی) و آمریکا برقرار شود." میبینیم که دولت و بیت رهبری به تلاشهای مذ بوهانه برای نجات رژیم دست بدامان سوئیس شده اند، هرگونه تقلاهای اجباری برای از بن بست خارج کردن جمهوری اسلامی دیگر نتیجه ندارد و ستونهای خمیده و اقتصاد ورشکسته و ساختارهای ارتجاعی و اسلامی جمهوری اسلامی دیگر قادر به حل اینهمه نا بسامانیها و کمبودها نیست.

جایگاه سیاسی یک جمهوریخواه دمکرات

پیش به سوی یک
جمهوری دموکراتیک و لائیک
در ایران

فرامرز دادور

در دوران اخیر که جمهوری اسلامی با بحران عمیق مربوط به حیات نظام روبرو است، در میان مخالفان و فعالان سیاسی و اجتماعی منتقد، مجادلات گسترده سیاسی حول محور چگونگی عبور از نظام موجود در جریان میباشد. در مطلب زیر تلاش است که جایگاه سیاسی یک جمهوریخواه دمکرات و لائیک و مدافع سرنگونی نظام بدست خود مردم، روشن تر گردد.

گرایش به انقلاب: اگر منظور از انقلاب عمدتاً تحول در راستای تغییر رادیکال در نظام سیاسی و تدریجاً در مناسبات اجتماعی و اقتصادی ستمگرانه حاکم باشد، در آن صورت مهم است که حرکت انقلابی توده‌ها در سال 1357، (البته نه پیدایش حکومت ارتجاعی جمهوری اسلامی) علیه نظام دیکتاتوری سلطنتی همواره مورد تقدیر صورت گیرد. در دیباچه اعلامیه جهانی حقوق بشر بر حق "طغیان بر ضد بیداد و ستم"، در صورت نبود "حقوق بشر با حاکمیت قانون" تأکید شده است. بر اساس این ایده بشر دوستانه، انقلابات آزادیبخش و عدالتجویانه در سطوح گوناگون (ب.م. انقلابات در فرانسه، آمریکا و سپس در روسیه، چین و بسیاری از کشورهای جهان)، حتی بعد از آلودگی به انحرافات غیر دمکراتیک و ناعادلانه، به فرایند سرنوشت ساز متری در عرصه مبارزات تاریخی مردم تعلق میگیرند. شکی نیست که مقابله با آسیبهای اجتماعی مانند استبداد سیاسی، نابرابری های نژادی/جنسیتی و ناعادالتهای اقتصادی و اجتماعی، همچنان در برگی های افتخار آمیز انسانها تبلور میابند. بر این اساس روشن است که حرکت گسترده توده‌ها علیه استبداد و نابرابری که در واقع حامل خصلت انقلابی (نفی کلیت نظام سیاسی و اجتماعی موجود) است، رسالتی آزادیبخش در مقابل مردم میباشد.

اعتقاد به دمکراسی، جمهوری و لائسیته: اما مهم است که انقلاب بطور هدفمند پیروز گردد و ایجاد اشکال و مناسبات دمکراتیک و برابرگونه ضروری میباشند. بدیهی است که استمرار آزادی های دمکراتیک و مناسبات عادلانه اقتصادی و اجتماعی نمیتواند که بدون مشارکت مستقیم و غیر مستقیم توده‌ها تداوم یابند. دمکراسی به مفهوم حاکمیت مردم دارای ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. در درجه اول برای اداره دمکراتیک و در عین حال سازمان یابی عادلانه جامعه در ابعاد محلی و سراسری، به موازین متنوع سیاسی و اجتماعی و از جمله نهاد های تجربه شده مدیریتی مانند انجمن ها و شوراهای در محیط زندگی و کار نیاز است. داده های بیشمار تاریخی در دسترس میباشند و سازماندهی دمکراتیک در راستای تقسیم اتوریتیه برابر در سطوح مختلف جامعه (ب.م. محله، ناحیه، دهکده، شهرستان، شهر، فرمانداری و ایالت) و استثمار زدائی در حیطه فعالیتهای متنوع اقتصادی (کارخانه ها و موسسات اقتصادی)، هسته مرکزی در توزیع عادلانه اختیارات و توانمندی توده‌ها را تشکیل میدهد.

جمهوری اهمیت قانون تدوین گشته بطور دمکراتیک توسط مردم را برجسته مینماید و طبیعی است که حاکمیت مردم تنها میتواند تحت

لوی قوانین و موازین نهادینه شده و عادلانه از طریق مشارکت آگاهانه و توانمند توده ها برقرار گردد. تاریخ بشری نشان میدهد که بر روی استفاده از تجربیات سیاسی و بکار اندازی موازین مساواتگرانه و خردمندانه است که مضمون قوانین دمکراتیک توسعه میابند و در صورت وجود جامعه مدنی فعال و پویا، پیشرفت جمهوریت (قانونمداری دمکراتیک) به تعمیق دمکراسی در جامعه می انجامد. اما این نوع نگرش به ایجاد تحول در مناسبات اجتماعی، مورد پذیرش همگان نیست و علاوه بر جریانات ارتجاعی و غیر دمکراتیک، برای بخشی از اپوزیسیون مردمی و عمدتاً چپهای سنتی نیز، موجودیت نظامهای سیاسی و اجتماعی در قید پیوندهای ایدئولوژیک است و مثلاً از نگاه آنها (بنادریستی) شکل سیاسی جمهوری تنها به مناسبات سرمایه داری تعلق میگیرد. در این نوشته گرایش بر این است که این نوع نظرگاه بر واقعیات استوار نیست و اگر عامل ذهنی و بویژه آگاهیهای مساوات گرانه اعتلا یابند، بدون شک عناصر عینی سیاسی و از جمله فرایند جمهوری (قوانین انتخابی دمکراتیک) و دمکراسی (حاکمیت مشارکت آمیز مردم) از ضرورت‌های اساسی برای پیشرفت انسانی جامعه میباشند.

لائسیته به معنی جدائی دولت و مذهب با سکولاریسم تشابهات زیادی دارد. در واقع آنها عمدتاً ایده هائی هستند که با توجه بر دنیای مادی و تجربیات تاریخی و عرفی بر وجود جدائی مذهب از دولت و حقوق مدنی قانونمند تاکید میکنند. در انقلاب آزادیخواهانه و دمکراتیک 1357، متأسفانه قدرت حکومتی از سوی آقای خمینی و پیروان وی اشغال گردید. بر اساس شیوه تئوکراتیک حکومتی، از نظر آنها محدودیت جغرافیائی (مرزهای کشور) و فرهنگ ایرانی نمیتوانستند که نمایانگر جامعه باشد، بلکه اعتقادات مذهبی (در اینجا اسلام شیعه) عامل مرکزی برای معرفی جامعه قلمداد شد. در این راستا بود که سیاستهای بسیار خشونت آمیز و اعدامهای هزاران نفر از دگر اندیشان جاری گشت و اکنون پس از سپری گشتن بیش از 40 سال، مردم ایران تحت سلطه یک نظام توتالیتر مذهبی و شدیداً مخالف آزادیها و پلورالیسم سیاسی و آمیخته با ناهنجاریهای شدید اقتصادی و اجتماعی و در واقع کاملاً در تضاد با حقوق دمکراتیک برآمده از موازین لائیک، بسر میبرند.

واقعیت این است که در شرایط کنونی، ایران به ایجاد تحولات رادیکال دمکراتیک و استقرار بلافاصله دمکراسی سیاسی که جمهوری نمایان آن باشد، نیازمند است. البته جهت حفظ حداقل های دمکراتیک و دستاوردهای نهادینه شده آن (ب.م. آزادیهای دمکراتیک و وجود حق رای عمومی و کاملاً دمکراتیک)، مهم است که برای فعال کردن مردم در

امور جامعه و در واقع عبور از موانع متنوع سیاسی و اجتماعی ناشی از مقاومت از سوی قدرتهای ارتجاعی داخلی و خارجی، همواره تلاش گردد. یکی از عناصر مهم در این راستا اعتقاد به وجود چشم اندازی کاملا متغیر از مناسبات غیر دمکراتیک و ناعادلانه و در عوض مدافع برابری و توانمندی دمکراتیک برای توده های مردم است که در اوان این مرحله، استقرار بلافاصله یک جمهوری دمکرات و لائیک ضروری میباشد.

فرامرز دادور

27 اگوست 2020

در گذرگاه ادامه انقلاب مردمان ایران و داستان "از ماست که بر ماست". امین بیات

جمهوری اسلامی در طی چهل و یک سالی که از استقرارش می گذارد، همواره دستخوش تغییر و تحولاتی شده که در بیشتر موارد افراد یا بعضی سازمانها تحلیلی درمورد ادامه سیاست این دولت از خود ابراز نموده اند که با واقعیت مطابقت نداشته یا کلن نظرات اشتباه و غلط از آب در آمده اند، برای نمونه در اول انقلاب پشتیبانی حزب توده از جمهوری اسلامی و ضد امپریالیست نامیدن این رژیم، که دیدیم عاقبت آنرا که چه بلایی بر سر رهبران این حزب آمد، نمونه دیگر از طرف فداییان اکثریت و اتحاد جمهوریخواهان سالیان سال مبلغ این بودند که جمهوری اسلامی اصلاح پذیر است که کلن غلط و نظری اشتباه بود، که پس از سالها ندانمکاری بالاخره موجب تجدید نظر هائی گرچه سر بسته اما ابراز شده است.



دردوران قبل از انقلاب 57 تحلیلگران که بررسی نظام سیاسی - اجتماعی

و اقتصادی آن دوران را تحلیل میکردند، می پنداشتند که دست آوردهای انقلاب سفید شاه مبتنی براینکه ایران میتواند ژاپن دوم بشود و گرایشهای معمولاً غالب بر "چپ" نیز با تئوریهای وابستگی شاه تکیه مینمودند و یا بر اساس تئوریهای مائو "نیمه فئودالی" که می پنداشتند سرمایه داری هیچگاه توسعه قابل توجه اجتماعی- اقتصادی برای جهان سوم نخواهد داشت.

تئوریسن های آن دوران طیف مائوئیستی ادعا میکردند که ایران تحت سلطه ی امپریالیسم آمریکا قرار دارد و می پنداشتند که بر همین اصل و نظر مانع توسعه ی کشور شده است، ولی امروز که جمهوری اسلامی کاملن به سمت شرق (چین و روسیه) روی آورده ، آن تئوریسن ها که امروز با کوله باری از تجربه 50 ساله نظر عوض کرده و میگویند بله، "قرار داد" 25 ساله با چین و 20 ساله با روسیه به نفع ایران است، با برنامه ی حزب کمونیست چین موافقت و از سیاست جمهوری اسلامی دفاع مینمایند و میپندارند که تئوری وابستگی با امپریالیسم آمریکا شکست خورده ، ولی تئوری وابستگی اگر با چین باشد ، راه دگرگونی و توسعه ملی و صنعتی در ایران آینده است .

این رفقا قلم فرسائی میکنند و میگویند باید بررسی کرد که توسعه سرمایه داری از چه راههایی باعث رشد و دگرگونی اقتصاد ایران اسلام زده خواهد شد ، وضعیتهای اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی دوران چهل ساله در جمهوری اسلامی راه حل شرق و وابستگی به حزب کمونیست چین را می طلبد.

دیدیم ک که در دوران شاه و بفرمان امپریالیسم آمریکا " انقلاب سفید" نتوانست و موفق نشد مسئله ی کشاورزی ایران را حل و فصل نموده و با شکست روبرو شد، و یکی از ویژه گیهای تضاد "انقلاب سفید" باعث این شد که زمینه ی عینی و اجتماعی - انقلاب 57 ، آماده شود.

مشى مبارزه مسلحانه چریکی علیه حکومت وابسته ی شاه هم به ناکامی کشیده شد و عاقبت بدام حزب توده افتاد بجز اقلیتی تحت نام رفقای اقلیت، و نداشتن برنامه در جبهه ملی مصدق در دوران انقلاب و افتادن بدام خمینی و مذهب و تائید دولت مذهبی و قانون اساسی جمهوری اسلامی و توهم داشتن به خمینی، که موفق شد "چپ" را تجزیه ، آنرا ضعیف و بعد نابود کند، غافل ماندن از نقش امپریالیسم انگلیس و آمریکا و سایر شرکاء در پشتیبانی از خمینی

که نشان داد تحلیل‌های چپ در مورد خمینی غلط بود، البته در آن دوران چپ مستقل تحت نام جنبش مستقل کارگری به همه این مسائل برخورد درست داشت.

مسئله تبعیدیان قبل از انقلاب که دور و بر خمینی پرسه میزدند، مانند قطب زاده و بی‌صدر و... که توانستند از نا آگاهی مردم سوء استفاده کرده و قدرت را به دست بگیرند و موقعیت خمینی را مستحکم کنند و طی 41 سال ثابت شد که نیروهای مذهبی قدمی حتی نتوانستند برای رفاه مردم و حل مشکلات اصلی و اساسی بردارند، حتی بسیج عمومی مردم را به کجرا کشاندند با چاشنی اسلامی و قوانین فوق ارتجاعی اسلامی، هیچگونه آزادی سیاسی نتوانستند ایجاد کنند آن حد اقل آزادی دوران قبل از انقلاب را هم سرکوب و از بین بردند، درست مانند زمان پهلوی حتی صد برابر عقب مانده تر و ارتجاعی تر، ملاها نتوانستند بخوبی مردم را تحقیر کرده و آنها را به آلت دست خود تبدیل کرده و ثروت اندوزی نموده و مردم را هر چه بیشتر تحت فشارهای اقتصادی قرار بدهند.

مقاومت و مبارزه نیروهای کرد و آذربایجانی و... را در هم شکسته و آنها را مجبور به تمکین به سرمایه داری جهانی از جمله آمریکا و اتحادیه اروپا، و مدارا با جمهوری اسلامی و نشست و برخاست بنمایند.

در واقع مرکز گرائی سیستم پادشاهی و مدرنیته جایش را به دیکتاتوری قرون وسطائی اسلامی و عقب مانده با برنامه ریزی سرمایه داری جهانی، عوض کرد.

این تغییر و تحول در حالی صورت گرفت که شاه ارزشهای غربی را وارد ایران میکرد و جعل سنتهای شاهنشاهی در ایران و خمینی راه حل ساختگی یعنی حقنه کردن گرایشی از اسلام که مردم با آن آشنائی نداشتند و مانع واقعی مسائل اجتماعی، اقتصادی شد.

در دوران شاه نفت استخراج میشد و دولت ادامه کارش وابسته به صادرات نفت جهت درآمد ارزی برای ساختار کشور میشد و همین روش در دوران چهل ساله ی اخیر نیز ادامه یافت تا دولتهای آمریکا و اروپا به سیاست غلط خود در انقلاب 57 پی برده و شریان درآمد نفت ایران را بستند، با بسته شدن شیرهای نفت وامکان نداشتن فروش آن ملاها به عزاداری و تروریسم و کردنکشی روی آوردند و تلاشهای مذبوهانه انجام دادند که بتوانند نفت را به فروش برسانند ولی

ترفند های آنها موفق نشد.

سرانجام موضع بین المللی جمهوری اسلامی شکست خورده و همراه با اتهام بزرگترین دولت تروریستی به جمهوری اسلامی که حد اقل سیصد نفر از افراد مخالف با ئیدئولوژیهای متفاوت رادر خارج ترور کرده ودر داخل قتل عام و کشتار 67 و پر کردن زندانها با مهاجرت میلیونها ایرانی، علاوه بر این ها جمهوری اسلامی دارای هیچگونه برنامه و عملی برای بهبود جامعه ندارد و به ورشکستگی سیاسی ،اقتصادی و اجتماعی در غلطیده است.

با اشغال جنون آمیز سفارت آمریکا در نوامبر 1979 بعنوان حرکت "ضد امپریالیستی" همراه با چاشنی عوامفریبی، موجب انحراف "چپ" در آن دوران شد و با پشتیبانی از گروگانگیری اعضا سفارت بهترین کمک و پوشش برای تحکیم دیکتاتوری مذهبی در جمهوری اسلامی شد.

"چپ" در ایران کم اشتباه نکرد یکی از انحرافات بزرگ او در مورد "لیبرالیسم" بود که "چپ" باعث متلاشی شدن "لیبرالها" گردید و دو دستی آنها را به دامن خمینی انداخت، خمینی شاید اول توانست لیبرالها را از سر راهش بر دارد و بعد متوجه چپ شده و همه را دستگیر و قلع و غم کند.

"چپ" آن دوران با مرکزیت حزب توده و فدائیان و رفتار و گفتارش با جبهه ملی و نهضت آزادی و دیگر لیبرالها با واگذاری رهبری به خمینی انقلاب را از مسیر اصلیش بیرون آورد که علیه خود چپها و جبهه ملی و لیبرالها در نهایت انجامید و یکی از خطاهای کنفدراسیون جهانی هم همین بود که میبایست از نیروهای طرفدار خمینی فاصله میگرفتند و تا حدودی با اخراج بنی صدر و قطب زاده از کنفدراسیون در این راه قدم بر داشت ولی با پذیرش پیام مزورانه ی خمینی به کنگره کنفدراسیون خط بطلان به آینده خود کشید، گر چه دیگر دیر شده بود و سرمایه داری جهانی تصمیم خود را گرفته بود و از دست چپ و غیره هم کاری نمیتوانست انجام بگیرد.

توهم پراکنی نسبت به رژیم خمینی و مدارا کردن با آن دست آخر موجب شکست و سر افکندگی چپ توده ایسم و جریانهای وابسته از قبیل حزب رنجبران و امثالهم گردید و امروزحتا چوب ندانم کاریآنروز چپها را همه میخورند، اشتباهات غیر قابل جبران آن دوران و عملکرد چپ امروز حتی حرکت بسوی ساختن یک جبهه ی مخالف از آپوزیسیون وسیع و پلورالیستی را دچار مشکلات عدیده نموده است، که

قادر نیست از تمدنهای سنتی آموزه های "چپ" مستقل علیه غرب امپریالیستی و همچنین شرق امپریالیستی شکل بگیرد.

منظور از شکست "چپ سنتی" ، نه شکست باورها، معیارها، ارزشها، نظریه ها، بنیادهای فکری سوسیالیسم است، بلکه شکست چپ وابسته و نظریات انحرافی آنها است، امروز حتی اگر به چپ مائوئیستی طرفدار تسلط چین به ایران اشاره میشود نه اینکه این تفکر توده ای و استالینی به کجراه تاریخ کشیده شده است ، بلکه تنها به این خاطرکه راه خود راز وابستگی به چین و روسیه جداکنند، بهر حال همین "چپ سنتی" در تحول یا ادامه انقلاب 57 اگر از روش استقلال طلبانه با بحرانهای آینده پیروی کند، نقشی عمده میتوانند بازی کنند، زیرا میتوانند اندیشه ها حتی سوسیالیستی متحول شوند و شاگردان نادان دیروز بتوانند در آینده قدم های سنجیده و موثر برای هموطنان خود بردارند، این سخن گزافه نیست که گفته شود نمیتوان از چین ، روسیه و آمریکا ایرانی وارد کرد که دلشان بحال مردم ایران بسوزد، البته بیان این سخن دشوار است، چرا که داشتن استقلال یک شبه بوجود نمی آید، و آدمی به جز حاصل الگوهای فرهنگی که ساختار ذهن سیاسی او را می سازند نیست.

در طول تاریخ در جهان و در ایران یاد آوری اینکه قتل عام میلیونها ارمنی ، قتل عام میلیونها یهودی، و بالاخره آیا رفیق استالین میتواندست ملیونها مخالف خود را از میان بردارد بدون کمک یاران هم نظر خود البته جواب روشن است نه نمیتوانست ، پس بخشی از مردم و آنهاییکه به جمهوری اسلامی مشروعیت دادند و کمک کردند دولت اسلامی در ایران مستقر گردد که مرتکب این همه جنایت و کشتار شود ، در این جنایات شریکند، و گرگ بودند در لباس آدم.

چپ وابسته زیر پوشش سنتهای مذهبی رفته و تصور میکردند که میتوانند تاریخ را مهار نموده و میان بر بزنند به مقصد برسند وبتوانند عدالت اجتماعی را در جامعه گسترش دهند، اما زمانیکه این سنتها شکل وشمایل مشخص سیاسی مد روزیا شکل فلسفی به خود گرفت ، وازپشت عینکهای جامعه شناسی و ارزشهایی که همواره بیرون از چار چوب های اجتماعی و اقتصادی جامعه قرار میگیرند و موفق نمیشوند، و دیوانه ای چون خمینی را با کمک فکری دنیای چپاولگر و استثمارگر سرمایه داری بر جان و مال ایرانیان حاکم میکنند، و محتوای انقلاب مردم را با زیر بنای شناخته نشده در جامعه یعنی نئیدئولوژی واندیشه مذهبی ودولت مذهبی که با مفهوم انقلاب و اهداف آن هیچگونه مطابقت و خوانائیندازد ، پیوند میزنند وچهل سال

واندی بدرازا میکشد تا بخشی از جهان سرمایه داری ترمز انقلاب
مذهبی را از راه دوربکشند و حرکت قطار ارتجاعی و پوسیده ی مذهب را
به ذباله دان تاریخ بسپارند.

28.09.2020